

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابي
القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيّما بقیة الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف.

بحث در استدلال به سیره و روایات بود که و این دو استدلال می‌شود برای حرمت
مخالفت قطعیه، که اگر برهان‌ها را اشکال کردیم گفته شده است که مقتضای سیره و
امضاء شارع بحسب روایات و یا اگر از سیره هم غمض عین کنیم، خود روایات وارده در
اطراف شبهه‌ی محصوره دلالت می‌کند بر وجوب اجتناب و مراعات علم اجمالی و این‌که
مخالفت قطعیه نباید کرد بلکه موافقت قطعیه باید نمود. اصل این استدلال شاید شروع
آن از ... از مرحوم صاحب حدائق رضوان‌الله علیه باشد که شیخ اعظم در رسائل
می‌فرماید که ایشان اصل قاعده را از روایات اصطیاد فرموده، در جلد اول گمان می‌کنم
صفحه‌ی 503 باشد. شیخنا الاستاد هم در تسدید الاصول عرض کردیم که ایشان بعد از
این‌که عقلاً می‌فرمایند که اشکالی ندارد مخالفت قطعیه، می‌تواند شارع ترخیص در
مخالفت قطعیه بدهد در اطراف علم اجمالی، اما می‌فرمایند که سیره‌ی عقلاء بر اجتناب
هست، شارع هم امضاء فرموده به این روایات؛ بنابراین بزرگانی از فقه و اصول این
مطلب را دارند. عده‌ای از این روایات را خواندیم که به آن‌ها استدلال می‌شد، هرکدام هم
خالی از بعض مناقشات نبود. حالا دو طائفه‌ی دیگر باقی مانده از آن روایات که شیخ
اعظم هم به آن‌ها اشاره فرموده در رسائل.

س: استاد خیلی عذر می‌خواهم آن روایت اولی که فرمودید که دوتا آب‌ها را بریزد، این
برعکس احتیاط دارد عمل می‌کند؛ آن احتیاط به این است که با آب اول، اول وضو بگیرد
نماز بخواند با آب دومی تطهیر بکند وضو بگیرد دوباره نماز بخواند.

ج: آب اگر به اندازه‌ی تطهیر نرسد، به آب اول وقت نداشته، با آب اول وضو بگیرد
خودش را نجس بکند، ممکن است آن باشد دیگر، ممکن است منتجس می‌شد، با آب دوم
آب برسد، با آب دوم چه کار کند؟ دوباره بیاید خودش را آب بکشد؟ این آب به اندازه‌ی
این هست که خودش را تطهیر بکند؟

س: استبصار نکردند دیگر، یعنی چه آبش کم باشد چه زیاد باشد بریزد...

ج: پس بنابراین مطلقاً، به این جایش می‌خواهیم استدلال کنیم به این روایت «یهریقهما»
یعنی این آب قابل استفاده نیست نه در شرب، نه در امور دیگر، نه در طهارت حدثیه و در
شرب هم قابل استفاده نیست و الا اگر در شرب قابل استفاده بود چرا می‌فرماید که
این‌ها را بریز دور؟ پس بنابراین جایی که یکی از دو کاسه نجس هست، دو آب منتجس
هست این روایت دلالت می‌کند بر این‌که هیچ‌گونه استفاده نباید از آن استفاده بکنیم.

س: حالا ما همین اشکال را عرض کردیم شما فرمودید نه بریزد مثلاً پای باغچه، یک کار دیگری با آن بکند، چرا بریزد؟

ج: بله گفتیم آن اشکالی که آن وقت به این روایت می‌کردیم این بود که این‌جا احتمال می‌دهیم این استفاده درست نباشد و این‌جا از باب مقدمه‌ی برای تیمم شاید فرمودند. همان‌طور که به صدوق رضوان‌الله علیه نسبت داده شده، خودش و شاید والدش هم، که آن‌ها هم یک تعبد می‌دانند این را، خلافاً مثلاً لشیخ مفید که نه، بنابراین یک احتمالی در این روایت هست که یک تعبدی است شارع می‌فرماید آب‌ها را بریز و تیمم بگیر.

س: آن فرض کثیرش را قاعدتاً باید تعبد بگیرم، فرض کثیرش.

ج: که چی؟

س: که می‌تواند موضع را تطهیر کند دوباره وضو بگیره، این به ذهن می‌رسد یک تعبدی باشد.

ج: نه آن‌جا هم، نه ممکن است که آن‌جا بگوییم که این بقی همین‌جور بدنش متنجس باقی می‌ماند....

س: برای چه باقی بماند؟

ج: برای این‌که شاید آب ندارد، مسافرت است، یک جایی است...

س: نه، به فرض آب کثیر...

ج: در آب کثیر چی؟

س: در فرض آب کثیر که می‌تواند، اول وضو بگیرد با این آب، آن....

ج: آب کثیر یعنی آب کر؟

س: نه نه، کر نه، یعنی آب به مقداری هست که...

ج: هان، آب فراوان دارد...

س: آره که می‌تواند آن موضع را باز دوباره تطهیر کند و وضو بگیرد این یک...

ج: بعد بدنش متنجس می‌ماند چی؟ بالاخره یا آن قبلی یا این بالاخره ملاقات با، می‌شود ملاقی اطراف شبهه‌ی محصوره، آن وقت داخل آن مسائل می‌شود.

س: نجس بودن که اشکالی پیش نمی‌آید تا نماز بعدی، معلوم هم ممکن است است...

ج: معلوم نیست چرا حالا شارع می‌گوید تو نجس بکن خودت را؟

س: مگر حرام است کسی ...

ج: نه...

س: ... این است که نمازش را قطعاً می‌داند تکلیفش را....

ج: برای چه شارع بگوید خودت را متنجس کن؟ شارع یک راه دیگر این‌جا نشان داده، می‌گوید هروقت این‌جوری بود نمی‌خواهد وضو بگیری برو تیمم کن.

س: وقتی که آب هست من هم با احتیاط می‌توانم احراز کنم که با آب...

ج: شما که نمی‌شود مشورت به شارع بدهید که وقتی من می‌توانم این‌جور؛ شارع می‌گوید...

س: بحسب قواعد که خود شارع فرموده داریم بحث می‌کنیم.

ج: نه این هم یک قاعده است که شارع این‌جا فرموده، در این ظرف ممکن است چون حرج نوعی باشد یا حرج فلان، شارع گفته این‌جا نمی‌خواهد...

س: این هم احتمال است دیگر، ما هنوز قطعی که نمی‌گوییم این‌جا تعبد است، هنوز که نمی‌دانیم، احتمالات را داریم بررسی می‌کنیم، قطعی نیست که این‌جا تعبدی بحث کرده خلاف قاعده؛ یعنی یکی از احتمالات این است که تعبد باشد....

ج: پس نمی‌توانیم استدلال...

س: اگر بشود طبق قاعده درست ...

ج: نه پس نمی‌توانیم استدلال بکنیم دیگر، همین که احتمال آمد استدلال از بین می‌رود.

س: حاج آقا ما می‌خواستیم به این روایات استدلال بکنیم برای این‌که وجوب موافقت قطعی، درست است؟

ج: حرمت مخالفت قطعی.

س: یعنی وجوب با موافقت قطعی، وجوب موافقت قطعی...

ج: حرمت مخالفت، فعلاً در این مقام هستیم.

س: این هم در دلش هست.

ج: می‌خواهیم بگوییم که در این مقام هستیم، دو بحث داریم؛ حرمت مخالفت قطعی، وجوب موافقت قطعی. فعلاً به این روایات استدلال شده برای این‌که حرمت مخالفت قطعی از آن دربیاید.

س: قضاء نماز، فرمودید اشکالی ... جلسه‌ی بعد.

ج: بله، حالا آن روایات هم همین بود که بالاخره آن‌ها هم دلالت می‌کرد که اگر در خارج وقت فهمید که یکی از نمازها را فراموش کرده خواندش، حضرت فرمود یک دو رکعتی بخواند بحسب این نقل، یک سه رکعتی و یک چهار رکعتی. در این‌جا هم معلوم می‌شود که حضرت فرمود که باید این کار را بکند، یعنی باید پس بنابراین اطمینان پیدا کنی، یقین پیدا کنی آن چیزی که فوت شده، آن چیز را انجام دادی؛ پس به طریق اولی دلالت می‌کند که

حرمت مخالفت قطعی نمی‌توانی بکنی، مخالفت قطعی کردن جایز نیست و الا می‌فرمود حالا یکی از نمازها را بخوان، وقتی یکی از نمازها را فقط بگویند یک دو رکعتی بخوان یا یک چهار رکعتی فقط بخوان یا یک سه رکعتی بخوان، احتمال می‌دهد موافقت کرده باشد و علم به مخالفت قطعی پیدا نمی‌کند؛ ولی همین که امام می‌فرماید هر سه احتمالها را باید به‌جا بیاوری معلوم می‌شود که موافقت قطعی، مخالفت احتمالی که جایز نیست پس به طریق اولی مخالفت قطعی جایز نیست، این استدلال به آن روایات است. حالا دوتا روایت دیگر هم مانده بعد برمی‌گردیم به این که حالا باز راجع به این روایات صحبت می‌کنیم.

روایت طایفه‌ی دیگر روایاتی است که وارد شده است در مذکای مختلف بمیته، که در این جاها فرموده است که هیچ‌کدام را نباید خودت استعمال کنی. بله این را می‌توانی بفروشی به من یستحل المیته، به آن‌ها بفروش و پولش برای تو حلال است. در باب هفتم از ابواب ما یکتسب به حدیث یک و دو؛

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ عَنِ الْحَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِذَا اخْتَلَطَ الذَّكِيُّ وَالْمَيْتَةُ بَاعَهُ مِمَّنْ يَسْتَجِلُّ الْمَيْتَةَ وَ أَكَلَ ثَمَنَهُ» این جا «اختلط» کأنه یعنی اشتبه، یک گوسفندی است که می‌داند ذبح شده، یک گوسفندی هم می‌داند که میته هست یا ذبحش درست نبوده در اثر این میته هست یا مات حتف انفه بالاخره، و الان حالا نمی‌داند این است یا آن است، اشتباه شده. علم اجمالی دارد که یکی از این دوتا حرام است و یکی از این دوتا حلال است؛ اگر ما بگوئیم مخالفت قطعی اشکالی ندارد در این جا می‌تواند یکی‌اش را استعمال بکند و یکی‌اش را ترک بکند. اما این روایت چه می‌فرماید؟ می‌فرماید در این صورت هیچ‌کدام را نباید استعمال کنی، مصرف کنی، بخوری بلکه باید بمن یستحل المیته بفروشی و ثمنش برای تو حلال است؛ این یک روایت.

روایت دوم هم شبیه همین است، آن هم از حلی هست «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلِيِّ» این دومی سندش بهتر از سند قبلی است، چون آن قبلی مشتمل بود بر مثلاً علی بن الحکم؛ علی بن الحکم ولو اقوی این است که ثقة هست و مشکلیش مرتفع می‌شود که مرحوم شهید صدر در بحوث فی شرح العروه چهار صفحه این جا معطل علی بن الحکم شدند، چون مردد بین عده‌ای عناوین است که حالا چه جور می‌شود قبلاً هم بحث کردیم؛ ولی این روایت دوم دیگر کسی در آن نیست که محل اشکال باشد «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلِيِّ» سند رُند و تمامی است «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَتَمٌ وَ بَقَرٌ وَ كَانَ يُدْرِكُ الْمَذَكِيَّ مِنْهَا فَيَعْزِلُهُ» یک غنم داشته، بقر داشته، یکی‌اش بالاخره تذکیه شده، یکی‌اش تذکیه نشده، آن در وهله‌ی اول ابتدای امر آن مذکی را ادراک کرد که بله این مذکی است، آن را جدا کرد «فيعزله» آن را کنار گذاشت که این مذکی است «وَ يَعْزِلُ الْمَيْتَةَ» میته را هم کنار گذاشت «ثُمَّ إِنَّ الْمَيْتَةَ وَ الذَّكِيَّ اخْتَلَطَا» بعد جوری شد که این‌ها مختلط شدند، این بود آن مذکی یا آن بود؟ «كَيْفَ يَصْنَعُ بِهِ» حالا دوتا حیوان هست می‌داند یکی‌اش مذکی است یکی‌اش میته است علم اجمالی دارد دیگر. «قَالَ يَبِيعُهُ مِمَّنْ يَسْتَجِلُّ الْمَيْتَةَ وَ يَأْكُلُ ثَمَنَهُ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ» بعد فرموده «وَ رَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ فِي كِتَابِهِ عَنْ أَخِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (ع)» که اگر روایت علی بن جعفر هم باشد خوبی‌اش این است که آن واسطه‌ها دیگر حذف می‌شوند و احتمال اشتباه در آن تقلیل پیدا می‌کند که علی بن جعفر بلاواسطه از موسی بن جعفر. علی‌ای حال سند این روایات هردو هم در کافی شریف هستند و از نظر سند مشکلی در کار نیست؛ پس این روایت هم دلالت بر این جهت

می‌کند.

در این جا آیا می‌توانیم به این روایت استدلال کنیم؟ تارّه مقصود ما از استدلال به این روایات این است که این‌ها را ضم کنیم بعضی‌ها الی بعض و بگوییم از مجموعه‌ی این‌ها یک قاعده‌ای اصطیاد می‌شود کما صنعه صاحب حدائق قدس سره که ایشان باید این را بگوید، ما دیگر از مختلف موارد وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم شارع فرموده است باید احتیاط بکنی، موضوعات مختلف، جاهای مختلف، این به دست می‌آید که یک قاعده‌ی کلیه‌ای در شریعت وجود دارد که در موارد علم اجمالی باید احتیاط کرد و مخالفت قطعیه ممنوع است. تارّه نه، می‌خواهیم بگوییم خود این روایت به تنهایی هم دلالت می‌کند ولو در بقیه شما مناقشه بکنید این به درد می‌خورد، این قاعده را استفاده کنید. اگر به نحو ثانی بخواهد کار انجام بشود اشکالش واضح است و آن این است که این روایت به تنهایی نمی‌تواند اثبات کند قاعده‌ی کلیه را در همه‌ی موارد. ممکن است ما قائل بشویم به این که عقلاً مخالفت قطعیه در موارد علم اجمالی لا بأس به، شارع را هم آن‌جاها ممکن است اجازه داده باشد، اما در مورد میته یک اهمیتی در نظر شارع دارد، این جا به خصوص فرموده باید احتیاط بکنید. الغاء خصوصیت از این مورد و سرایت حکم و اسراء حکم به سایر موارد لا دلیل علیه؛ اگر عرف را می‌خواهید بگوید الغاء خصوصیت بکنید نیست، اگر غیر این باشد هذا قیاس که لیس من مذهبنا. و حالا آن اشکال دیگر هم اگر بخواهیم ضم بکنیم این روایت را به بقیه‌ی موارد، همه‌ی این موارد جوری بود که احتمال خصوصیت در آن‌ها داده می‌شود که ممکن است از باب احتمال خصوصیت باشد که شارع فرموده است.

روایت آخر که شیخ فرموده «و قد یستأنس به» این روایت بعدی است که گاهی ایشان به عنوان استیناس فرموده، شاید بعضی‌ها هم به عنوان دلیل ذکر کردند. صحیحی محمد بن عیسی «عن الرجل (ع) انه سُئِلَ» معمولا «عن الرجل (ع)» کنایه‌ی از حضرت موسی بن جعفر (س) است که تقیه‌ی در زمان ایشان به حدی شدید بود که نام حضرت را هم نمی‌توانستند ببرند، «عن الرجل البغدادی، عن الفقیه، عن العبد الصالح، عن الرجل» این جور از حضرت موسی بن جعفر در روایات تعبیر می‌شود به خاطر شدت تقیه‌ای که نسبت به حضرت (س) بوده. «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ تَطَرَّ إِلَى رَاعٍ تَرَا عَلَى سَاقٍ» یک چوپانی را دید که کار خلاف با یک گوسفندی انجام می‌دهد «قَالَ إِنْ عَرَفَهَا دَبَّحَهَا وَ أَخْرِقَهَا» اگر می‌داند کدام گوسفند بود این را ذبح می‌کند و بعد آن را می‌سوزاند «وَ إِنْ لَمْ يَعْرِفَهَا قَسَمَهَا يَصْفَيْنِ أَبَدًا» هی این‌ها نصف نصف می‌کند، نصف نصف می‌کند قرعه می‌اندازد «حَتَّى يَقَعَ الشَّهْمُ بِهَا فَنُدْبِحُ وَ نُخْرِقُ وَ قَدْ تَجَثَّ سَائِرُهَا» این گوسفندهایی که هست این‌ها را ابتدائاً هر مقداری هست دو دسته می‌کند، بعد قرعه می‌اندازد که در این دسته هست یا در آن دسته هست، قرعه به نام هر دسته که درآمد، بعد دو مرتبه آن‌ها را نصف می‌کند دوباره قرعه می‌اندازد تا منتهی به یکی می‌شود دیگر در نهایت، حالا یک فرض‌هایی هم داریم که حالا چه جور می‌شود یک و نصفی مثلاً فرض کنید، حالا سه تا شد چه جوری نصف کند این‌ها دیگر حالا فروعات هست مثلاً. و آن که قرعه به نامش افتاده آن را دیگر؛ این روایت دلالت بر چه می‌کند؟ دلالت می‌کند بر این که ولو یک گله‌ی هزار مثلاً شاة است، حالا این چوپان یک کار خلافی با یکی از این‌ها کرده، یکی در میان هزارتا هست، از تمام این هزارتا باید اجتناب کرد تا با قرعه آن یکی را بیرون بکشیم، مادامی که آن یک دانه نه معلوم شده به علم وجدانی و نه به اصابعی قرعه تعبداً معلوم شده تا این جور نشده باید از کل این گله‌ی گوسفند اجتناب کرد؛ پس بنابراین این روایت هم دلالت بر چه می‌کند؟ بر این که نه تنها مخالفت احتمالیه جایز نیست بلکه مخالفت قطعیه به طریق اولی جایز

نیست. به این روایت هم استدلال شده.

خب این روایت هم به خدمت شما عرض شود که اگر بخواهیم به خودش باز استدلال بکنیم اشکال این است که مورد خاص است، شاید در این مورد شارع مقدس از باب این که این مورد در پیش او اهتمام کثیر داشته است حالا به وجوه مختلفه و این که هم از نظر این که ممکن است آن موطوءه خوردنش خیلی مفسده داشته باشد برای انسان ها، هم از جهت این که این کار عظیمی است، مسأله‌ی عظیمی است که او واطی‌ها جرأت بر چنین کاری نکنند برای این که می‌دانند چنین حکم مشکلی دارد؛ پس بنابراین شاید شارع روی این مورد خصوصیتی دارد، ما الغاء خصوصیت این جا نمی‌توانیم بکنیم و بگویم موارد دیگر هم همین‌طور است. این مجموع روایاتی است که گفته شد، اگر بعض روایات را هم نگفتیم مشابهنش بود، مثلاً آن جایی که یک طرف ثوب باشد روایاتش متعدد است ما یک مثلاً روایت خواندیم، آن ملحق به همین می‌شود. بنابراین این دست، این روایاتی است که مجموعاً به آن استدلال می‌شود برای این که مخالفت احتمالی جایز نیست فضلاً عن المخالفة القطعية.

س: مخالفت احتمالی در روایات اخیر به قرینه همان ... که ذیلش وجود داشت فرمودید.

ج: بله؟

س: که می‌فرماید یعنی مفهومی که...

ج: نه، حضرت اگر این جوری نبود می‌فرمود که حضرت چکار کن؟ حالا یکی‌اش را فقط مصرف نکن....

س: این یعنی مفهوم دلالت لفظی‌اش هم ... مفهوم آن عبارت اخیر می‌گوید که اگر این کار را بکند بقیه نجات پیدا می‌کنند، یعنی اگر این کار را نکند باید نسبت به همه اجتناب بکند.

ج: حالا نه، ممکن است بگوید که اگر این کار را کردی کلاً بقیه را می‌توانی مصرف بکنی، اما اگر این کار را نکنی نه.

س: پس می‌گوید بقیه نجات پیدا می‌کنند، اگر این نباشد...

ج: بقیه بدانند دیگر حکمی ندارد دیگر...

س: حالا اگر این نیست

ج: به همین که حضرت فرموده باید این کار را بکنی، اگر می‌دانی و الا باید قرعه بزنی آن یکی...

س: این کار را هم بکند باز اعم است دیگر....

ج: یعنی تا این کار را نکنی نمی‌توانی مصرف بکنی دیگر.

س: همه را نمی‌توانی مصرف بکنی، باز هم این هم فرمایش....

ج: پس مخالفت احتمالی نمی‌توانی بکنی، چون وقتی که این کار را نکنی بخواهی یکی را

برداري احتمال می‌دهی این همان موطوئه همین باشد، مخالفت احتمالی نمی‌توانی بکنی؛ وقتی مخالفت احتمالی جایز نبود به طریق اولی مخالفت قطعی جایز نیست.

س: می‌خواهم بگویم که با این فرمایش شما مخالفت قطعی از در آن آسان درمی‌آید که بله تا موقعی که این کار را نکردی همه را با این هم سازگار است دیگر، همه را نمی‌توانی مصرف بکنی؛ ولی این کار که کردی همه را می‌توانی مصرف بکنی.

ج: می‌گوید که تا این‌که این کار را نکردی یکی‌اش هم نمی‌توانی....

س: یکی‌اش بعضی اطرافش است از کجایش درمی‌آید؟

ج: درمی‌آید، چون می‌گوید وظایف‌ات این است...

س: وظایف‌ات این است تا موقعی که وظیفه را انجام ندادی کل ... را مجموع را نمی‌توانی مرتکب بشوی ... به ذیل باید استدلال بکنی.

ج: نه این نه یعنی؛ بله دیگر به مجموع روایت یعنی با ذیلش، یعنی وقتی که این کار را کردی بقیه نجات پیدا بکنند می‌توانی مصرف بکنی، اما تا این کار را نکردی نمی‌توانی مصرف بکنی.

س: این که عرض ما بود، شما فرمودید با کل هم سازگار است؛ این که ما عرض کردیم به ذیلش شما فرمودید نه، این ذیل

ج: نه ذیل یعنی کل روایت دارم می‌گویم، من خیال کردم می‌خواهید بگویید، و الا بله دیگر، حضرت می‌فرمایند آن موقعی تو می‌توانی مصرف بکنی که این کار را بکنی، تا این کار را نکردی نمی‌توانی مصرف بکنی؛ که این از مجموع روایت یعنی صدراً و ذیلاً باید استفاده بکنیم. آن حکمی که این‌جا امام (ع) فرموده.

س: ... ادل دلیل علی عدم مناسبة الرواية لمحل كلامنا.

ج: چرا؟

س: ... تأثیر کثیر للعلم الاجمالي ... اما الدلیل لا تصلح لان فی المقام تثبیت أثر منجسیة علم الاجمالي لا تستطیع للرجوع الى القرعة.

ج: نه، شیخ که فرموده استیناس و استدلال نفرموده ممکن است به‌خاطر این جهت باشد که احتمال خصوصیت در این می‌دهیم ولی احتمال هم دارد که نه فرقی نکند؛ مثلاً مثل چنین چیزی. و الا آن مورد که واقعاً علم اجمالی است دیگر، می‌داند یکی از این گله موطوئه است پس علم اجمالی دارد و آن موطوئه هم که حرام است اکلش....

س: ... تعیین القرعة لاحدها طریق تعبیدی لیس واقعی لا يدفعون...

ج: اشکالی ندارد مگر ما اگر علم اجمالی پیدا کردیم، علم پیدا کردیم که یکی از کاسین منتجس است بینه قائم شده این است اشکال دارد؟ حالا شارع یک طریق تعبیدی این‌جا قرار می‌دهد، همان‌طور که بینه را حجت قرار داده این‌جا هم می‌آید که قرعه را خودش حجت قرار داده و با قرعه طریق تعبیدی جعله الشارع برای کشف واقع، درست؟ و در

این جا با قرعه کشف واقع می شود. یعنی بعبارة آخری انحلال تعبدی می شود، انحلال حکمی می شود به اصطلاح آقایان انحلال وجدانی نمی شود، در این موارد انحلال حکمی می شود که حالا یا به بیّنه گاهی انحلال حکمی می شود گاهی به خبر ثقه انحلال حکمی می شود اگر گفتیم خبر ثقه در موضوعات حجت است.

و نکته ی دیگری که این جا وجود دارد در کل این روایاتی که خواندیم نکته ی دیگری که وجود دارد این است که تمام این هایی که خواندیم شبهات موضوعیه بوده شبهه ی حکمیه نبوده، بنابراین اگر بخواهیم استدلال هم بکنیم به این روایات ولو بضم بعضها الی بعض غایتش این است که در شبهات موضوعیه باشد نه در شبهات حکمیه. علاوه بر این که باز این روایات همه اش در چه مقامی بود؟ در شبهات تحریمیه بود، موضوعیه ی تحریمیه بود. حالا مثلاً اخیر اگر کسی بگوید سوزاندن آن حیوان وجوب تکلیفی نفسی دارد حالا ممکن است بگوییم این جا این جوری است؛ ولی این هم ثابت نیست که حالا وجوب نفسی دارد یا برای این است که شارع می گوید آن حرام از بین برود.

س: یعنی به غیر سوزاندن هم مثلاً ...

ج: بله؟

س: به غیر از سوزاندن هر طور از بین برود..

ج: آره، حالا بگوییم مثلاً وجوب نفسی دارد که اگر کسی... یا این که حضرت می خواهد این را ارشاد است به این که این را بالمره این را مثلاً از بین ببر، این جور شاید بگوید. حالا احتمال البته احتمال قوی این است که این وجوب تکلیفی نفسی داشته باشد، ظاهر شاید همین باشد.

س: اگر ایشان همین که گوشتش را چون وقتی ذبح بشود سوزانده نشود ممکن است گوشتش مصرف بشود...

ج: مثلاً بشود.

س: الان حضرت عالی استفاده از ... را ولو در همین مقدار ...

ج: نه نه نه.

س: اشکال، حالا اشکال ...

ج: می خواهیم بگوییم اصلاً استفاده ی از این روایات مشکلات فراوان دارد. یکی این است که...

س: حالا بالاخره تک تک احتمال خصوصیت داشت ولی مجموعش چه مشکلی دارد؟

ج: برای این که باز چند موارد خاصه ی ویژه ای است...

س: در موضوعات مختلف بوده دیگر، طهارت نجاست بوده...

ج: می دانم، بله ولی موضوعات که چهارتا نیست، هزارها موضوع دارد، حالا اگر در این چهارتا شارع فرمود می توانیم بگوییم الغاء خصوصیت بکنیم بگوییم کل موضوعات عالم

همین جور است؟ حالا اگر مثلاً کسی نمی‌داند نماز قصر بر او واجب است یا تمام واجب است، داخل در کدام یکی از این‌ها می‌شود؟ شبهه‌ی حکمیه است.

س: نه، عرض این است همان موضوعیه‌ی تحریمیه را که ما بپذیریم این باز هم شما می‌فرمایید ... نمی‌شود استظهار کرد که ...

ج: نه نمی‌توانیم، حالا اگر این‌ها بود، حالا یک‌جا نمی‌داند این حَلّ است یا یکی دیگر کاسه از حل است یکی خمر است؛ این‌جا بمائین متنجسین من باب تیمم بوده و فلان بوده چه ربطی دارد؟ حالا شارع آن‌جا یک دستوری فرموده، حالا در این‌جا هم می‌آید همین را می‌فرماید؟ می‌داند یکی از... دو لباس دارد، چندتا لباس دارد، یکی‌اش می‌داند حریر است بقیه‌اش حریر نیست حالا و تشخیصش هم برایش جوری است که آن‌ها هم خیلی حریرنما هستند، نمی‌تواند تشخیص بدهد؛ آیا این‌جا هم باید همین‌طور بگوییم؟ و و هزارها مورد این جوری است، حالا چند مورد شارع این جاها را فرموده بخواهیم الغاء خصوصیت از این‌ها بکنیم به سایر موارد این مشکل است. این به خدمت شما عرض شود که استدلال به این روایات برای مطلب. چرا؟ این نکته را هم بگوییم چون ما این دوتا دلیل را از هم جدا نکردیم که. گفتیم تسدید الاصول رضوان‌الله علیه ایشان درحقیقت استدلال مستقیم‌شان به روایات نیست خلافاً لصاحب حدائق که صاحب حدائق مستقیماً می‌گوید از این روایات اصطیاد بشود. تسدید الاصول می‌فرماید که سیره‌ی عقلاء بر این است که در این چنین موارد ولو عقلاً جایز است و عقل ملزمی نمی‌بیند در این موارد؛ ما همه‌ی ادله‌ی برهانی را جواب دادیم، عقلاً نیست. ولی در ارتکاز عقلانی این است که وقتی که یک حرامی، یک واجبی مردد بین اطراف شد ارتکاز عقلانی این است که باید انجام داد، شارع هم به حسب این روایات امضاء فرموده. این استدلال یک تفاوتی می‌کند با این‌که ما مستقیماً به روایات بخواهیم مراجعه بکنیم؛ اگر مستقیماً به روایات بخواهیم مراجعه کنیم و کار به سیره‌ی عقلاء نداشته باشیم باید یا در روایات ما یک عمومی به‌کار رفته باشد یا الغاء خصوصیت بکند تا این‌که بتوانیم آن قاعده‌ی کلیه را از آن اصطیاد بکنیم. اما اگر از این طرف باشد که ما یک سیره‌ی عقلانی‌یه مسلّمی داریم؛ این‌جا یک بیانی مرحوم امام قدس‌سره در این جور جاها دارند که استاد هم قدس‌سره تبع استاد خودشان را ظاهراً در این مقام، و آن این است که اگر عقلاء یک بنایی داشتند، اگر یک جاهایی می‌بینند شارع کاری دارد می‌کند، حرفی می‌زند، قانونی جعل می‌کند، مشیی می‌کند که مطابق با آن قانون خودشان است با آن سیره‌شان است، عقلاء از این می‌فهمند که معلوم می‌شود که شارع حرف ما را قبول دارد به تمام حدوده و ثغوره و خصوصیات و مشخصاته. مثلاً در بین عقلاء چه هست؟ عقلاء دارند که به حرف آدمی که آن را آدم ثقه‌ی معتمد می‌دانند به حرفش اعتماد می‌کنند، آدم ثقه‌ی معتمد به حرفش اعتماد می‌کنند، این در بین عقلاء رائج است، این یک سیره‌ی عقلانی است. اگر شارع یک‌جا دیدند در یک مسأله‌ای ارجاع داد گفت برو از فلانی بپرس آدم ثقه‌ای است، یک‌جای دیگر هم دیدند که آره پرسیدند آقا فلانی ثقه هست؟ آمده چنین خبری داده گوش کنیم به حرف او؟ گفت آره، همین چهار پنج‌جا اگر دیدند شارع گفت نمی‌گویند لعل این‌ها خصوصیت داشته، می‌گویند معلوم می‌شود شارع آن حرف خودمان را قبول دارد که ما می‌گوییم سیره‌ی عقلاء، ما می‌گوییم آدم معتمد حرفش درست است.

س: یک‌جا هم باشد همین‌طور است؟

ج: حالا یک‌جا نه، یک‌جا...

س: یعنی باید گمان حاصل بشود؟ شرطش این است؟

ج: آره اطمینان حاصل می‌کنند که این حرف جدیدی نیست، تسدید حرف خودمان را قبول دارد دیگر بر همان اساس دارد می‌گوید.

بنابراین ضم این مطلب کار را یک مقداری ممکن است از این باب صاحب تسدید الاصول رضوان‌الله علیه این مشی را کردند، جدا نکردند، می‌گوییم این سیره‌ی عقلاء است و مردوعه نیست خودش دلیل است. یکی هم روایات است، این‌ها هم ولو سیره‌ی عقلاء نباشد این‌ها خودش دلالت می‌کند، بلکه این‌ها را ممزوج کردند، گفتند سیره داریم با این روایات هم امضاء شده، این‌جوری مشی می‌کنند. لعلّ بیان ندارند ایشان من دارم توجیه می‌کنم می‌گویم لعلّ چرا ایشان این کار را کردند با این‌که ما الان این‌جا می‌توانستیم دوتا دلیل جدا اقامه بکنیم، چرا یک دلیلش کردند؟ این لعلّ از این باب بوده که ایشان دیدند اگر بخواهیم به خود این روایت تنها تمسک کنیم که این یارای این جهت را ندارد، چون برای موارد محدودی است ممکن است شما بگوید الغاء خصوصیت نمی‌توانید بکنید، همین اشکال‌هایی که گفتیم. اگر به سیره‌ی تنها بخواهیم استدلال کنیم سیره‌ی تنها هم که امضاء می‌خواهد، سیره‌ی بما انها انها که حجت نیست. بگوییم ردع نشده، این با وجود امضاء معنا ندارد ما به عدم ردع بخواهیم تمسک بکنیم، درست است سیره‌ی غیر مردوعه هم درست است حجت است ولی این در جایی است به عدم ردع تمسک می‌کنیم که شارع صریحاً امضاء نکرده باشد، اگر امضا کرده دیگر چرا به عدم ردع تمسک بکنیم؟ بنابراین به این وجه ممکن است ایشان فرمودند که عقلاء این‌جوری هستند که مثلاً در آیه‌ی نَبَأَ حَضْرَتِ اِمَامِ قَدْ سَرِهْ شَایِدْ فرموده دیگر، خدا وقتی فرمود که: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا» (حجرات/6) از این جهت می‌فهمند که إلهی متعال همان حرف خودشان را دارد می‌فرماید، چیز جدیدی نیست، ما خودمان را هم عادل در این‌جا هم «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ» فاسق یعنی آدم دروغگو این‌جا، یعنی نه این‌که نه، آدم مطمئن راستگو است این‌ها حالا ریشش را مثلاً می‌تراشد، به تناسب حکم موضوع این‌جا فاسق یعنی آدمی که دروغ می‌گوید. خود عقلاء می‌گویند آره آدم که دروغ می‌گوید حرفش را نباید اعتماد کرد و آدمی که راستگو است چرا! یعنی این منطوق و این مفهوم یک امری است که در بین عقلاء رائج است، خودشان این حرف را قبول دارند. این آیه را ناظر به همان حرف خودشان می‌بینند فلذا یتحدّد به همانی که پیش خودشان است.

س: به شرطی که گمان حاصل بشود به الغاء خصوصیت؟

ج: بله؟

س: شرط وجود دارد؟ که گمان به الغاء خصوصیت حاصل بشود بعد ...

ج: می‌شود، یعنی عقلاء...

س: نه، یعنی می‌خواهم بگویم شما....

ج: گمان هم نه، نه این‌که گمان که فایده ندارد که...

س: نه نه می‌خواهم بگویم گمان ابتدائاً به الغاء خصوصیت حاصل بشود منتها از مرحله‌ی گمان بخواهیم این را معتبر بدانیم، شما فرمودید در یک مورد نمی‌شود....

ج: چرا یک مورد بله، ببینید یک مورد

س: چون آن جا گمان هم به الغاء خصوصیت ...

ج: آره، اما اگر این مورد آن مورد آن مورد دیدند طبق همان مشی خودشان است، این برای عقلاء اطمینان حاصل می شود که پس دیگر قاعده‌ی جدیدی نیست همان حرف خودمان است، شارع هم قبول دارد آن حرف را. اگر مثلاً شما آقایانی که مثلاً در استفتائات مراجع مثلاً شرکت می کنند وقتی یک ماهی دو ماهی شرکت کردند دیدند این مسأله مطرح شد آن مرجع بزرگوار این حرف را زدند، آن جا این حرف شد همین حرف را زدند بعد می فهمند معلوم می شود ایشان مثلاً خبر واحد را حجت می دانند، مسلکش این است. از چندین مورد وقتی دیدند می فهمند پس مسلک اصولی اش لابد همین است؛ فلذاست که مسلک اصولی را وقتی درس می دهند خیلی از این مجیین در استفتائات دیگر حرف از چیز هم نشنیدند از مرجع و این ها، به خدمت شما دیگر روی همان قواعد کلیه‌ای که اطمینان پیدا کردند نظر مشی ایشان همین است دیگر درحقیقت اطمینان پیدا می کند اگر خودش هم بروند بپرسند جواب همین را می دهد. که حالا من این را قبول ندارم البته خیلی بله که...

س: اجتهادی ممکن است باشد....

ج: آره خیلی جاها که گاهی یادم می آید که برای مرحوم امام هم گاهی جواب هایی که داده می شد ما با آن که خودمان می فهمیدیم از تحریرالوسیله گاهی اختلاف پیدا می کرد، یک استنباط است، البته برای افراد حجت است وقتی این ها دارند می فرمایند. مرحوم والد ما اوائلی که امام قم مشرف شده بودند می رفتند استفتائات امام، ولی بعد از مدتی ایشان ترک کردند نرفتند، گفتند ما با هم مشورت می کردیم جواب می نوشتیم می رفت خدمت امام، امام گاهی کم و زیاد می کردند مهر می کردند؛ ولی بعد که خیلی دیگر استفتائات زیاد شد و دیگر این نبود تصمیم بر این گرفته شد، لابد شاید با خود حضرت امام، که ما جواب می دهیم مهر می کنیم مگر یک جایی در آن گیر کنیم که دیگر واقعاً نفهمیم خب می فرستیم خدمت امام. ایشان گفتند که من دیدم این شکست استفتائات است، استفتاء باید همیشه قوتش به همین بوده که می رود خدمت خود آن مرجع بزرگوار خودش نگاه می کند و مهر می کند و به خاطر این ایشان دیگر نرفت. حالا این... ولی واقعاً گاهی این قدر این قدر به خدمت شما عرض شود کار زیاد می شود که چاره‌ای جز این نیست، حضرت امام هم شاید دیدند که بالاخره این حجت است بالاخره برای من، اطمینان دارم. مثل آقایانی که نوشتند بله بعد بعضی از ثقات گفتند این رساله مطالب ما را مندرج کردند، خودشان نگاه نکردند آمدند مندرج کردند، اطمینان به آن ثقات کردند.

علی‌ای حال اگر ما این کبری را بپذیریم که بگویم آره عقلاء این چنینی هستند که وقتی موارد متعدده‌ای را از شارع دیدند که موافق بود با آن سیره‌ی خودشان این ها اطمینان پیدا می کنند که سیره‌ی شارع همین است، این سیره را علی نحو اطلاق قبول دارد، علی نحو اطلاق قبول دارد، این لا بأس به در این جا که ما این حرف را بزنیم؛ اما اگر کسی بگوید نه با هفت هشت ده مورد و این ها نمی شود این جوری این اطمینان کلی را پیدا کرد قهراً این استدلال عقیم خواهد شد.

این جواب اولی است این مطلب اولی است که ما در این جا داشتیم، این فتحصل مما ذکرنا این که استدلال به این روایات برای حرمت مخالفت قطعی و عدم جواز مخالفت

قطعیه، اشکال اولش این است که درحقیقت قصور مقتضی وجود دارد و ما در تک تک این روایات تأمل داشتیم و ان قلت قلت داشتیم. حالا اگر اینها را پذیرفتیم و گفتیم اشکال ندارد، اینها از نظر مقتضی تام است سنداً و دلالتاً حالا بأحد الوجهینی که توضیح داده شد یا به تک تکشان یا به مجموعشان روی هم رفته گفتیم می شود استدلال کرد، قد یجاب به این که این روایات معارض است با روایات دیگری که آن روایات می گوید که مخالفت قطعیه اشکال ندارد. بنابراین ما الان باید وارد چه بشویم؟ آن روایاتی که می گوید مخالفت قطعیه اشکال ندارد که ان شاء الله آن روایات را فردا.

و صلی الله علی محمد و آل محمد